

## تحلیل روان‌شناختی فرایند ترجمه

دکتر بهروز عزیدفتری

عضو هیأت علمی دانشگاه تبریز

نشریه مترجم در شماره بیستم، زمستان ۱۳۷۴ مقاله‌ای داشت با عنوان "استراتژیهای ترجمه" (صص ۱۲-۱۵) که در آن به دو روش عمده ترجمه از زبانی به زبان دیگر: استراتژی غرابت‌زدایی<sup>۱</sup> و استراتژی آشنایی‌زدایی<sup>۲</sup> اشارتی رفته و از هر یک تعریفی مجمل و روشن ارائه شده بود.<sup>۳</sup> مطالعه این مقاله مطلبی را به ذهن راقم این سطور آورد که در مقاله‌ای با عنوان "«کیفیت» در بررسیهای ترجمه" در دومین کنفرانس ترجمه، دانشگاه تبریز (۱۳۷۳) آن را مورد بحث قرار داده بودم و به لحاظ قرابت موضوع مورد نظر با آنچه در مقاله "استراتژیهای ترجمه" آمده بر آن شدم که در مقاله جداگانه‌ای، دو اصل غرابت‌زدایی و آشنایی‌زدایی را که عمدتاً با زتاب دیدگاه باتیوشکوف<sup>۴</sup>، منتقد روس، می‌باشد از دیدگاه روان‌شناختی تحلیل کنم.

برای آنکه خواننده محترم را از زحمت مراجعه به شماره پیشین نشریه مترجم معاف بداریم شاید بی‌مناسبت نباشد در اینجا شرح کوتاهی در توصیف این دو روش که برگرفته از همان مقاله است بیاوریم:

در استراتژی غرابت‌زدایی مترجم می‌کوشد "متن مبدأ را در فرهنگ خودی جذب و آن را با اصول سیاسی و ارزشهای فرهنگ خودی سازگار کند... و با این کارش بر متن خارجی جامه خودی می‌پوشاند..." در توضیح این نکته مثالهایی از کار مترجمان فرانسوی و انگلیسی ذکر شده و از قول دابلانکور<sup>۵</sup>، یکی از مترجمان فرانسوی که در قرن هفدهم از یونانی و لاتینی ترجمه می‌کرده، آمده که "باید توضیحاتی بر ترجمه افزود و عبارات معترضه را از متن زدود تا بر لطافت زبان و استواری خرد ما خدشه‌ای وارد نشود."<sup>۶</sup> در همین مقاله می‌خوانیم که "ارزشهای خودی که دابلانکور بر متن تحمیل می‌کرد مأخوذ از فرهنگ ادبی اشرافیت بوده، ولی در واقع ارزش ملی نیز، به شمار می‌آمد. سرجان دنهام<sup>۷</sup>، مترجم انگلیسی‌انه‌نژاد، اثر ویرژیل، به سخن لارنس ونوتی، به همین شیوه عمل می‌کرد و هر دو مترجم می‌کوشیدند "...معیارهای ادبی طبقه برگزیده جامعه خود را پاس بدارند." در همان مقاله در توضیح غرابت‌زدایی از متن مبدأ به عوامل اقتصادی، و نیز اوضاع سیاسی و فرهنگی موجود در

1- domestication

2- foreignization

۳- ما در این گفتار "غرابت‌زدایی" و "آشنایی‌زدایی" را که شخص مترجم در برابر واژه‌های انگلیسی "domestication" و "foreignization" به کار برده، به کار می‌گیریم ولیکن برگردانهای دیگری چون "بومی‌سازی" و "بیکانه‌سازی" (متن مبدأ) رانیز می‌توان به کار برده که به زعم ما، معادلهای شفاف تری هستند و معنا را از پشت حجاب زبانی به راحتی می‌توان دریافت. نویسنده مقاله، لارنس ونوتی (Lawrence Venuti) است ولیکن نام شخص مترجم ذکر نشده است هر چند از زبان دقیق ترجمه و سبک نگارش آن می‌توان دریافت که ترجمه به قلم دوست سفر کرده، علی خراسانی فر، است.

4- Batyushkov

5- Dablancourt

7- Sir John Denham

۶- تأکید از نگارنده این مقاله می‌باشد.

جامعه مقصد اشاره شده است که معقول می‌نماید و ما قصد نداریم در چند و چون این عوامل سخن بگوییم زیرا آنچه در همین مقاله مدنظر می‌باشد عمدتاً توجیه روان‌شناختی روشهای غربت‌زدایی و آشنایی‌زدایی می‌باشد. اما جا دارد پیش از پرداختن به این موضوع، درباره روش دوم، یعنی آشنایی‌زدایی، دیدگاه نویسنده اصلی (لارنس ونوتی) را نیز به اجمال بیان داریم و آنگاه رشته بحث را به موضوع اصلی وصل کنیم.

در توضیح آشنایی‌زدایی آمده که "مترجم تا حد امکان نویسنده را به حال خود می‌گذارد و خواننده را به سوی او می‌کشد... تفاوت‌های زبانی و فرهنگی متن اصلی را حفظ می‌کند و خواننده را وادار می‌دارد تا به دیار نویسنده سفر کند... معیارهای ادبی و ضوابط حاکم بر فرهنگ خودی را ندیده می‌گیرد" و در نتیجه با انتقال برخی قالبهای ادبی، شیوه‌های زبانی، اصطلاحات و واژه‌های وابسته به فرهنگ و رسوم جامعه مبدأ موجب انتقال تأثیرات زبانی و در نهایت سبب افزایش غنای زبان و فرهنگ خودی می‌گردد.

و اما موضوع این نوشته، چوکوفسکی<sup>۱</sup>، یکی از منتقدان معروف روس در زمینه ترجمه از زبان باتیوشکوف می‌گوید زمانی که مترجم ملیت خود را در مقایسه با ملیت نویسنده متن اصلی برتر می‌پندارد، به خود حق می‌دهد که متن را بر اساس نظام ارزشهای خودی جرح و تعدیل کند و به اصطلاح به روش غربت‌زدایی تمسک می‌جوید. برای مثال، در قرن هیجدهم مترجمان فرانسوی این شیوه را در ترجمه آثار نویسندگان روس اعمال می‌کردند. فرانسویان قرن هیجدهم خود را تنها وارثان ذوق کامل و اخلاف بلافصل یونانیان و رومیان باستان می‌دانستند و از این‌رو زمانی که آثار ادبی بیگانه را به زبان خودشان ترجمه می‌کردند زیباییهای کلام فرانسوی را معیار کار خود قرار می‌دادند.

چوکوفسکی می‌گوید مترجم فرانسوی، دون کیشوت (اثر سروانتس) را به قدری تغییر داده که بازشناسی این اثر در زبان فرانسوی ناممکن می‌باشد. استدلال مترجم فرانسوی چنین بود "سروانتس، فرانسوی نبود، بلکه اهل اسپانیا بود و از برای مردم خود می‌نوشت، مردمی که سلیقه‌شان با سلیقه مردم ما سازگار نمی‌باشد" (ص ۲۴۶). و یا مترجم فرانسوی دیگر به نام ژان ماری شوپن<sup>۲</sup>، "فواره باغچه‌سرا"، اثر پوشکین را با عنوان "چشمه اشک به زبان فرانسوی ترجمه کرد و به سخن چوکوفسکی، مترجم جرأت نمی‌کرد نام واقعی فواره را بیاورد زیرا بیم داشت این واژه قوم تاتار به گوش مردم فرانسوی نابهنجار نماید.

مترجمان آثار منظوم و منثور در این دوره از تاریخ فرانسه، متن اصلی را طبق تصوراتی که از زیباشناسی و زیبایی‌شناسی داشتند پالایش و تصحیح می‌کردند - آنچه را به نظرشان زاید، غیر هنرمندانه و نابجا می‌نمود، کنار می‌گذاشتند و از مجعولات ذهنی خود سود می‌جستند. نمونه بارز غربت‌زدایی، دیدرو<sup>۳</sup> بود که به اعتراف خود حتی به کتابی که ترجمه می‌کرد نگاه نمی‌کرد، یک یا دو بار آن را می‌خواند و به کنه آن رسوخ می‌کرد و آنگاه کتاب را می‌بست و به ترجمه آن می‌آغازید. زمانی که آنتوان پروس<sup>۴</sup> یکی از رمانهای معروف ریچاردسون<sup>۵</sup> را در سال ۱۷۱۴ به زبان فرانسوی ترجمه می‌کرد در مقدمه کتابش آورد که مترجم می‌باید همه تلاش خود را مبذول بدارد تا آنچه در نظر خواننده جالب می‌نماید بیاورد. ریچاردسون در رمان خود صحنه مرگی را توصیف می‌کند؛ پروس این صحنه را به طور کامل کنار می‌گذارد زیرا، به سخن وی، "توصیف، عامیانه و ملال آور است" او می‌گوید "این توصیف با مذاق خواننده انگلیسی مناسب کامل دارد، اما آنچنان به مذاق مردم ما ناخوشایند است که هر قدر هم توصیف آن صحنه را تغییر دهیم برای فرانسویان تحمل‌پذیر خواهد بود." مترجم فرانسوی استرن<sup>۶</sup> در این استراتژی غربت‌زدایی تا آنجا پیش رفت که مطایبه‌ها و بذله‌گوییهای متن انگلیسی را بی‌مزه شمرد و به جای آنها

1- Chukovsky

2- Jean Marie Chopin

3- Diderot

4- Antoine Prevost

5- Richardson

6- Sterne

از فکاهیات زبان و فرهنگ خودی استفاده نمود.

در توجیه روانشناختی استراتژی آشنایی‌زدایی می‌توان از قول باتیوشکوف گفت که مترجم زمانی به این شیوه عمل می‌کند که ملیت خود را در مقایسه با ملیت نویسنده متن اصلی کمتر می‌بیند و لذا به لحاظ روانی خود را مقید می‌داند که برده‌وار چشم و گوش به متن مبدأ بسپارد و در فرایند ترجمه از مسیری که نویسنده متن اصلی در پیش گرفته کمترین انحرافی نجوید. سخن باتیوشکوف در این باره آگاهی بخش است. او می‌گوید: در قرن هیجدهم ادبیات ما تازه به شکفتن آغاز کرده بود و هنوز ما از خود سلیقه خاصی نداشتیم، زبان ما از عبارات بیگانه آکنده بود... واژه‌ها خشک، متکلف و مبتذل بودند و مترجم به عوض آنکه برای بیان مقصود واژه‌های خود را پیدا کند در صدد بود که واژه‌ها و عبارتهای متن اصلی را عیناً منتقل کند و گاهی معنا را با واژه‌های روسی در قالب ساختارهای فرانسوی می‌آورد که به گوش خواننده روسی ناآشنا می‌نمود. شاید بتوان گفت بهترین مثال استراتژی آشنایی‌زدایی، کار مترجم روسی است که در قرن هیجدهم به ترجمه آثار برخی از نویسندگان فرانسوی و انگلیسی دست می‌یازید. او دچار ضعف روحی و خودکم بینی بود و بیم داشت چنانچه قلم در بیان اندیشه و احساس به رضای دل عمل کند و به ارزشهای فرهنگی خود گرایش نشان دهد خطای بزرگی مرتکب شده است. و لاجرم همه همت خود را در راه آشنایی‌زدایی متن مبدأ به کار می‌گرفت و سعی بلیغ مبذول می‌داشت که متن اصلی را واژه به واژه ترجمه کند.

باتیوشکوف از استراتژی یا روش سومی نیز نام می‌برد که بر اصل همسانی رشد روانی نویسنده و مترجم قرار دارد. در این روش، مترجم به خوبی از موارد غریب و آشنا آگاه بوده، تفاوت میان آنچه بیگانه و آنچه خودی است نیک می‌داند. در این روش، مترجم می‌کوشد محتوا و صورت متن مبدأ را حفظ کند و با بیانی مناسب جانب هر دو را نگاه بدارد، به گونه‌ای که لطف کلام مقبول خاطر مردم زبان مقصد باشد. به عبارت دیگر، مترجم سعی دارد نه خواننده را به جانب نویسنده متن اصلی بکشاند، یعنی غرابت‌زدایی کند، و نه نویسنده را به پای خواننده متن در زبان مقصد بیاورد، یعنی به آشنایی‌زدایی متوسل شود، بلکه در ملک سخن خود در برابر دو پرچم به نشانه ارزشهای زبانی و فرهنگی جامعه مبدأ و مقصد اعلام وفاداری می‌کند و بدین سان خود را به رعایت معیارهای ادبی و زیبا شناختی هر دو زبان متعهد و ملتزم می‌داند.

به نظر می‌رسد روش ترجمه در هر عصری از نگرش کلی آن عصر حاصل می‌گردد. یک مکتب ادبی نوین لزوماً اتخاذ رویکرد نوینی را در ترجمه ایجاب می‌کند. گفته شده در تاریخ ادبیات اساساً دو نظام متناوباً در عرصه ترجمه حاکم بوده است: یکی کلاسیسم<sup>۱</sup> و دیگری رمانتیسم<sup>۲</sup> (چوکوفسکی، ۱۹۸۰). با هر تغییری از کلاسیسم به رمانتیسم، روشهای ترجمه با خصایص کاملاً مفایر هم رواج پیدا می‌کند. در دوره رمانتیسم هیچ زیبایی در حد کمال وجود ندارد که رسیدن به آن آرمان مترجمان باشد. از نظر مترجم، اثری معین و نویسنده‌ای معین وجود دارد که می‌باید ویژگیهای کار نویسنده و اثر وی حتی تا مرز تکرار لغزشها و خطاها حفظ گردد. "به اعتقاد چوکوفسکی، مترجمان امروزمین موضعی را برگزیده‌اند که از سلیقه‌ها و باورهای دوره رمانتیسم تأثیر گرفته است. امروز دیگر خواننده با ستهای ترجمه کلاسیسم الفتی ندارد. از نظر وی، دستکاری دلخواهانه مترجم در متن اصلی (که در آثار دوره کلاسیسم مشاهده می‌شود) خطای نابخشودنی است. لیکن جا دارد در همین جا اضافه کنیم صرف نظر از طرز تفکر و بینش حاکم در هر جامعه در دوره‌ای معین از تاریخ، مترجمانی بوده‌اند و هستند که در روزگار خود به تبع سنت حاکم عمل نمی‌کنند، بلکه پیرو سلیقه‌ها و باورهای شخصی‌اند و پیشتاز نهضت نوینی در ترجمه می‌شوند

و آثاری ماندگار به وجود می‌آورند. اگر رویکرد باتیوشکوف را در مورد سه روش ترجمه غربت‌زدایی (improvisation) و رعایت اصول این دو روش (که به حد میانی می‌انجامد و ما آن را نوعی مصالحه (improvisation) می‌دانیم) بپذیریم، یک مترجم از جهان سوم ممکن است در ترجمه آثار ادبی جهان غرب آنچنان از اعتبار و نفوذ و غرور ملی برخوردار باشد که مطلقاً خود را مقهور مهابت و زیر نفوذ نویسنده متن اصلی نبیند، و یا آن بلند اندیش باشد که به موارث فرهنگی و دستاوردهای اجتماعی خود غره نباشد و یا در میان تفرقه‌نژادها، ملیتها، و زبانها به انسانیت بیندیشد و رسالت خود را بدرستی و شایستگی انجام دهد.\*

ناگفته پیداست اگر مترجم در ترجمه متن مبدأ خود را در موضعی بالا قرار دهد، به طوری که نویسنده و اثر او در نظرش حقیر نماید و بر ارزشهای ادبی، قومی و ملی خود غره شود بیم آن می‌رود که همچون مترجم فرانسوی قرن هیجدهم حتی نام سروانتس اسپانیایی و شکسپیر انگلیسی را به مارکز بدل کند (چوکوفسکی، ص ۲۸۵). به اعتقاد ما مترجم، واسطه انتقال پیام از زبانی به زبان دیگر با حفظ ویژگیها و ارزشهای کلامی و فرهنگی هر دو زبان می‌باشد. او "مامای اندیشه" است و حق ندارد به بهانه زدودن غرایب در متن اصلی دخل و تصرف کند آنگونه که حتی گویشوران زبان مبدأ پیام اثر را در هیأت مبذل باز نشانند. و نیز مترجم نباید به بهانه حفظ جانب امانت، در فرایند ترجمه پیام را در ساختارهای دستوری و به شیوه مردم زبان مبدأ بیان کند به گونه‌ای که درک آن از عده فهم مردم زبان مقصد خارج باشد. با همین باور است که می‌گوییم ترجمانی که تحت تأثیر بیش از حد رسوم و عقاید اجتماعی، تاریخی، عقیدتی ... ویژه می‌باشند نمی‌توانند در ترجمه احوال و اقوام به راستی جانب بیطرفی را برگزینند. مترجمانی که در برابر نویسنده و زبان و فرهنگ خودی دچار خودبزرگی بینی و یا خرد بینی می‌شوند نخواهند توانست به وظایف علمی، ادبی و اخلاقی خود عمل کنند و آثار راستین به عالم ادب عرضه بدارند. من تردید دارم مترجمی که خود را در برابر دین و مناسک آن متعهد نمی‌داند بتواند در انتقال اصول و عقاید و الهامات مذهبی حق سخن را بدرستی ادا کند و یا فی‌المثل کسی که تحت جاذبه باورهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ویژه‌ای است بتواند در ترجمه آثار خارج از آن طیف چنان عمل کند که موضع فکری و جهت‌گیری عقیدتی وی ناخواسته بر جمله‌ها و واژه‌های او سایه نیفتد.

از این مقال که بگذریم، نکته دیگری که اغلب در مباحث ترجمه مطرح می‌شود و با موضوع این گفتار پیوند تنگاتنگ دارد به مسأله ضرورت حفظ تأثیر کارکردی<sup>۱</sup> در فرایند ترجمه از زبانی به زبان دیگر مربوط می‌شود. به سخن ساده، گاهی شنیده می‌شود که می‌گویند مترجم می‌باید متن (الف) را به متن (ب) در زبانی دیگر آنچنان ترجمه کند که متن ب در زبان مقصد از همان تأثیری که متن الف روی مردم و جامعه زبانی مبدأ داشته است برخوردار باشد. ما تصور می‌کنیم این دیدگاه به تحلیل قوم‌شناسانه نیاز دارد. مردم دو جامعه زبانی مختلف که فی‌المثل در آفریقا، آمریکای لاتین، آسیا، خاورمیانه یا اروپا زندگی می‌کنند به لحاظ شرایط گوناگون اقلیمی، تاریخی، فرهنگی، دینی ... حاکم بر دو جامعه، به طور طبیعی روحیه، سلیقه، انتظارات، معتقدات، تمایلات، نیازها

\*- من در بیان این مطلب از اصول نظریه تطابق (accommodation) که گایلز (Giles) و همکارانش در توجیه فراگیری زبان دوم می‌آورند استفاده می‌کنم. گایلز در ارائه نظریه زبانی خود از نظریه زبانی آندرسون (Anderson) به نام بومی‌سازی (Nativization) تأثیر پذیرفته است. او می‌گوید عوامل مؤثر در فراگیری زبان دوم صرفاً منوط به فاصله اجتماعی (social distance) و فاصله روانی (psychological distance) که مورد تسکید آندرسون (Anderson) بوده، نیست بلکه فاصله روانی ادراک شده (percieved psychological distance) زبان آموز نیز می‌تواند در زمره عوامل مؤثر در یادگیری زبان دوم باشد. به عبارت ساده‌تر، هر چند امکان دارد یک فاصله اجتماعی واقعی میان زبان آموز دوم و زبان و فرهنگ بیگانه وجود داشته باشد، تصور ذهنی خود زبان آموز است که می‌تواند فاصله اجتماعی میان او و زبان و فرهنگ بیگانه را بسیار اندک یا هیچ بشمارد و در نتیجه او در یادگیری زبان دوم از روحیه قوی برخوردار باشد. کار مترجم نیز بر همین قیاس تواند بود.

و خواسته‌های گوناگون دارند و تصور این که رویدادی، اندیشه‌ای یا احساسی، وقتی موضوع آثار ادبی یک جامعه زبانی می‌شود و توسط مترجم به زبان دیگری ترجمه می‌گردد، همان تأثیری را روی مردم جامعه زبانی دوم بگذارد که متن اصلی روی جامعه زبان اول داشته است بسیار بعید می‌نماید. بویژه اگر میان مردم این دو جامعه زبانی، زمانی طولانی و مسافتی عظیم باشد و با هم هیچ‌گونه مراودتی و ارتباطی نداشته باشند. پس صحبت از "ضرورت حفظ تأثیر کارکردی در ترجمه" که در مباحث مربوطه به این هنر مطرح می‌شود به چه معناست؟ در پاسخ به این پرسش، دو نکته جداگانه و لیکن مربوط به هم که در دستور زبان زایا - گشتاری<sup>۱</sup> و نیز در جامعه‌شناسی<sup>۲</sup> مطرح است به ذهن ما می‌رسد نوام چامسکی در دستور زبان زایا - گشتاری از یک رشته قواعد گروه‌ساختی<sup>۳</sup> یا قواعد هسته‌ای<sup>۴</sup> نام می‌برد که جزو خواص فطری دستگاه زبان‌آموزی انسان<sup>۵</sup> می‌باشند. این همگانیهای زبانی<sup>۶</sup> قدرت تبیین قواعد همه زبانهای طبیعی دنیا را دارند و در همه آنها جاری و حاکم می‌باشند. تفاوت‌های دستوری میان زبانها جزو قواعد جانبی<sup>۷</sup> است که از محیط اجتماعی، تحولات تاریخی و سیاستهای زبانی حکومتها در زبان حادث می‌شود. با استفاده از این نظریه چامسکی، گریم شاول<sup>۸</sup> می‌گوید برخی از مراسم اجتماعی جهانشمول است و در همه جوامع یافت می‌شود. مراسمی مانند نیایش، به خاک سپاری، زناشویی، تودیع و استقبال ... تفاوت‌های موجود در مراسم و رفتار اجتماعی، پدیده‌های ثانوی و حاصل سازگاری با شرایط اقلیمی، تاریخی و اجتماعی ... هر قوم است. دو نکته فوق را می‌توان به مفهوم ترجمه نیز تعمیم دارد - بدین معنا که مردم جوامع گوناگون به تبع تأثیرپذیری از شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی حاکم در اقلیمی که در آن به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند طبعاً نمی‌توانند در قبال رویدادها، اندیشه‌ها و احساساتی که مضامین آثار ادبی جهان چون رمان، داستان، نمایشنامه و شعر را تشکیل می‌دهند واکنشی یکسان داشته باشند، پس این توقع، که مردم جامعه زبانی مقصد همچون مردم جامعه مبدأ متأثر شوند و مانند آنان واکنش فکری و عاطفی از خود نشان دهند بسیار بعید می‌نماید. به اعتقاد ما، این گونه‌گونیهای فکری و عاطفی مردم یک جامعه را می‌توان بنا بر استدلالی که در زبان‌شناسی زایا - گشتاری و جامعه‌شناسی زبانی شده است، تجلی و تجسم چند اصل اساسی مربوط به سرشت انسان دانست. زمانی که این اختلافات و تفاوت‌های مشهود در رفتار عینی و ذهنی انسان را کنار می‌زنیم به لایه‌ای از نهاد یکسان در بستر خلقت می‌رسیم، به جایی که در آن همه جویبارهای پراکنده دشت هستی از یک چشمه به وجود می‌آیند. تعبیر کلام فوق این است که در وجود همه ابنای بشر چند نیاز و احساس اصلی جسمی و روحی وجود دارد، همچون نیاز به مأوا، غذا، زاد و ولد، امنیت و نیازهای عاطفی چون معاضدت، همدلی - انتقام‌جویی، اضطراب، سلحشوری، تعصب و ایثار ... که در سراسر تاریخ هستی انسان به لحاظ تکامل نژادی جزء فطرت انسانی بوده و خلل ناپذیر است. هر چند همه این عوامل به لحاظ تکامل فردی جلوه‌های گوناگون خواهند داشت. روشن تر گفته باشیم انسان عهد باستان همچون انسان امروزی در غم از دست دادن فرزند به سوگ می‌نشست؛ او نیز مانند مردم روزگار ما چون چشمش بر جمال یار باز آمده از سفر می‌افتاد شادمان می‌گشت، او نیز همانند انسان امروز یا روهمدم می‌جست ... زمانی اشک به چشم داشت و گاهی خنده بر لب، زمانی از شادی به رقص می‌آمد و گاهی زانوی غم در بغل می‌گرفت؛ زمانی مظهر یأس و نومییدی بود گاهی تجسم غیرت و سلحشوری ... از این رو، وقتی در مورد رعایت اصل تأثیر کارکردی در فرایند ترجمه صحبت می‌شود، به اعتقاد ما چنانچه بحث در اطراف مسائل رشد فردی دور بزند، تبیین قضیه به ناکامی خواهد انجامید زیرا گمان نمی‌توان برد که مردم جامعه‌ای با سلیقه‌ها و

1- Transformation - Generative Grammar

3- phrase structure rules

6- Linguistic Universals

4- core rules

7- peripheral rules

2- sociolinguistics

5- Language Acquisition Device

8- A.D. Grimshaw

خصوصیات فکری و عاطفی معین همچون مردم جامعه دیگر در برابر پیام یک اثر به دو زبان متفاوت یکسان متأثر شوند و واکنشی یکسان از خود بروز دهند. لیکن بحث درباره این موضوع در قلمرو تکامل نوعی که لزوماً پیوندهای مشترک میان همه انسانها توجه دارد و همه ابنای بشر را در آفرینش از یک گوهر می‌داند می‌تواند به راحتی به مضمون حفظ تأثیر کارکردی در فرایند ترجمه وفادار بماند و طبعاً در چنین حالتی وقتی خواننده‌ای جامعه زبانی مقصد برگردان یکی از آثار ادب جامعه مبدأ را به زبان خود می‌خواند به تبع پیام متن اصلی که ممکن است سلحشورانه، عصیانگرانه، حق طلبانه، شادی آفرین، غم‌انگیز، امیدبخش، یأس آفرین ... باشد واکنشی درخور نشان دهد. بی شک، متنی که در زبان مبدأ رنگ و بوی مزاح دارد و لیکن بر اثر ناتوانی مترجم به صورتی در می‌آید که خواننده زبان مقصد ظرافت کلام را در نمی‌یابد و یا بدتر از آن احساسی بجز مزاح و مطایبه وجودش را فرا می‌گیرد، در چنین ترجمه‌ای اصل تأثیر کارکردی مخدوش شده است زیرا به زعم ما خواننده زبان مقصد می‌باید با خواننده زبان مبدأ اگر نه به لحاظ مقدار دست کم به لحاظ نوع احساس اصلی همسو باشند. این دو، عضو یک گوهرند درد یکی قرار از دیگری می‌ستاند و شادی این یکی باعث شادی آن دگر می‌شود.

#### منابع:

1. Kornei Chukovsky. 1980. *A High Art : The Art of Translation*. Translated by Lauren G. Leighton. The University of Tennessee Press.
۲. "استراتژی غرابت‌زدایی و آشنایی‌زدایی"، نشریه مترجم، سال پنجم، شماره بیستم زمستان ۱۳۷۴.
۳. "کیفیت" در مطالعات ترجمه، بهروز عزبدفتری، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز، شماره مسلسل ۱۵۰، بهار ۱۳۷۳.